

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

عرض کردیم که در ارتباط با حدیث یا قاعده ی سلطنت، عمده ی بحث ما با محقق اصفهانی است. در جمع بندیی که در جلسه ی قبل داشتیم دیدیم که ایشان در حاشیه ی مکاسب، پاسخ شیخ و محقق خوئی را دادند. به محقق خوئی پاسخ دادند که حدیث سلطنت هم در کمّ دخالت دارد و هم در کیف دخالت دارد. چرا؟ چون سلطنت قدرتی است که شارع جعل کرده است و این قدرت باید از جهت تکلیفی و وضعی و وضعش روشن باشد. مخصوصاً که ما در بحث معاملات هستیم فلذا این قدرت از جهت وضعی معنایش این می شود که نفوذ دارد. نفوذ دارد یعنی سببش ممضاء است. فقط آقای خوئی نقضی وارد کردند و گفتند لازمه ی حرف محقق اصفهانی این است که فقه جدیدی به وجود بیاید. گفتیم این نقض را می شود با فرمایش سید یزدی جواب بدهیم و به محقق اصفهانی کمک کنیم. سید یزدی تعبیر دقیقی داشتند و گفتند اسباب متداوله ی عرفیه مد نظر است نه هر سببی تا اشکال شود که اگر حدیث سلطنت مشرّع شود، لازم می آید که فقه جدیدی تاسیس شود. لذا محقق اصفهانی قول دوم را محکم اختیار کردند و تکلیفشان را براساس قول دوم با شیخ و محقق خوئی روشن کردند. شیخ هم که می گفت بیع یک نوع سلطنت است ولی معاظاة یک نوع سلطنت نیست. ایشان پاسخ می

داد که نخیر! بیع متعلق سلطنت است. ما سلطنت علی البیع داریم نه این که بیع یک نوع سلطنت است. بیع متعلق سلطنت است و هم می تواند قولی باشد و هم می تواند فعلی باشد و بیع فعلی هم به اعتبار این که بیع متعلق سلطنت است، یک حصه ای از سلطنت است. لذا ما گفتیم که این حرف، حرف خوبی است و می تواند پاسخ محقق خوئی هم باشد، پاسخ شیخ هم باشد، پاسخ سید یزدی هم باشد. سید یزدی می گفت نوع، نوع منطقی نیست. چه اشکالی دارد که بگوییم معاظاة یک نوع است؟! ما گفتیم که با این نکته ی بسیار خوبی که محقق اصفهانی بیان کرده است، انصافاً بیع با این فضا، متعلق سلطنت است نه یک نوع از سلطنت؛ حالا چه نوع را منطقی بدانیم و چه عرفی معنا کنیم تا صنف را هم شامل شود. عرض کردم که محقق اصفهانی جواب آخوند را هم داد. آخوند گفت حدیث سلطنت آمده است تا رفع محجوریت کند. محقق اصفهانی گفت معنا ندارد که رفع محجوریت کند. شما باید از مقتضا به واسطه ی وجود مقتضی اش خبر بدهید. این چون مال ماست، لذا ما بر آن سلطنت داریم. ما سلطنت داریم نه این که محجور نیستیم! پس حرف آخوند را که در واقع قول سوم است هم ایشان رد کردند.

توضیح بیشتر در مورد نقد محقق اصفهانی به قول چهارم:

یک نکته ای فقط در قول چهارم بود که چون داریم جمع بندی می کنیم عیبی ندارد این را هم توضیح بدهم که محقق اصفهانی چطور قول چهارم را خراب کرده است. البته توضیحش را قبل از تعطیلات یکی دو جلسه ی آخر گفته ایم. در قول چهارم گفتیم که دائره ی قول چهارم از قول سوم هم اضیق است. قول سوم می گفت حدیث سلطنت آمده تا استقلال در تصرف و عدم محجوریت را درست کند.

مثل زوجه ای که می خواهد در مال خودش تصرف کند. شک می کند که آیا من إذن شوهر را می خواهم؟ سلطنت می گوید خیر! مال، مال خود شماست، تصرف کنید. اما قول چهارم می گوید هر گونه استقلالی از حدیث سلطنت در نمی آید. استقلال باید تا جایی باشد که موضوع سلطنت - یعنی مال - از بین نرود. گفتیم که این قول محقق خوئی در بحث لزوم معاطاة است. چرا؟ توضیح دادیم که این ها می گویند مال متعلق المتعلق است فلذا موضوع می شود. شما سلطنت بر تصرف در مالتان دارید. متعلق سلطنت، تصرف است و متعلق المتعلق آن مال است. "مسلطون علی اموالهم" یعنی بر تصرف در این مال سلطه دارند. لذا وقتی می خواهند حدیث سلطنت را تحلیل کنند می گویند از باب حذف متعلق، عموم دارد. آن جا که می رسند می گویند متعلق المتعلق، موضوع است. آقای خوئی می گفتند چون مال موضوع است لذا شما در تصرف استقلال دارید اما نه تصرفی که مال را از بین ببرد. لذا نمی شود با حدیث سلطنت، اعراض را درست کرد. برای همین گفتیم که فرمایش محقق خوئی - که همان فرمایش محقق ایروانی است - قول چهارمی می شود. لذا به آقای خوئی گفتیم که شما تکلیف ما را روشن کنید. شما در سلطنت قائل به قول سوم هستید که همان قول آخوند است؟ در بحث صحت معاطاة که همین را اختیار کردید. یا قائل به قول چهارم هستید که همان قول محقق ایروانی است؟ در بحث لزوم معاطاة که می خواهید با شیخ بحث کنید این قول را اختیار می کنید! آن جا آقای خوئی قول چهارم را اختیار می کند.

حالا اشکال محقق اصفهانی، انصافا اشکال خیلی دقیقی است. جناب شیخ وقتی مساله ی تمسک به حدیث سلطنت برای اثبات لزوم معاطاة را مطرح می کند، یک طوری تقریرش می کند تا دیگر شبهه

ی مصداقیه وارد نشود. شیخ گفت که این مال، مال من است. من هم یک سلطنت مطلق دارم. سلطنت مطلق به من می گوید که نگذارم شما فسخ کنید. سلطنت، منع از فسخ می کند نه این که فسخ صورت بگیرد بعد من بخواهم بحث کنم تا شبهه ی مصداقیه پیش بیاید. اصلاً می گوئیم سلطنت مطلق من بر مال، مانع فسخ است. آقای خوئی گفتند این حرف خوبی است فقط اشکالش این است که آیا می شود از سلطنت در جایی استفاده کرد که مال از بین برود؟! که این را توضیح دادیم. محقق اصفهانی می گوید خیر! این جا یک اشکال دیگری غیر از اشکال شما وجود دارد. اشکال این است که فسخ به کجا می خورد؟ اگر به مال بخورد، این سلطنت مطلق علی المال، نفی اش می کند. کاملاً هم درست است. دقت کنید! همه وقتی این جا رسیده اند گفته اند "لا یخلو عن الدقة" و می خواهند نقضی حلش کنند. محقق اصفهانی می خواهد بگوید که اول معلوم کنید که فسخ به چه چیزی خورده است. اگر فسخ در این جا از نوع تصرفی است که در شفعه وجود دارد، در شفعه وقتی شریک "أخذت بالشفعة" می گوید، در مال تصرف می کند و می گوید مال، مال من است. شارع برای من قائل شده است که این مال، مال من است. سهم شریکم را می دهم و مال را می گیرم. شما شریکی دارید و بعد معامله ای می کنید، شریکتان می آید اخذ به شفعه می کند و مال را بر می دارد و می گوید مال من می شود. مالکیت و رابطه ی مال را با شما قطع می کند. محقق اصفهانی می فرماید اگر این جا - در بحث فسخ عقد - از نوع اخذ به شفعه باشد در واقع به خراب کردن رابطه ی مال با شما بر می گردد. اگر این طوری باشد آن موقع حرف شیخ درست است و چون مال، مال شماست، سلطنت مطلقه به شما می گوید کسی حق ندارد که رابطه ی شما را با مال از بین ببرد فلذا نمی گذارید فسخ تحقق پیدا کند. چون مال شماست. شفعه دلیل خاص دارد و اگر دلیل خاصش نبود باز

هم این قانون آن جا هم حاکم بود. محقق اصفهانی می گوید اما اگر کسی بگوید که فسخ به عقد خورده است، فسخ عقد، تقيیدی در رابطه ی شما با مالتان نیست. عقد مثل عقد بیع، در رتبه ی سابق باید شکل بگیرد تا این مال، مال شما بشود. اگر این عقد پرید، این رابطه به هم می خورد. شما وقتی عقد را بر می دارید، ملکیت حاصله ی از عقد برای این مال را منتفی می کنید اما در رتبه ی متاخر ملکیت منتفی می شود. ایشان می خواهد بفرماید جناب شیخ! این فسخت، این رجعت، اگر بازگشتش به رجعتُ إلى المال باشد، آن موقع حرف شما درست است و اجازه ی رجوع به مالتان را به فاسخ نمی دهید. این تقيیدِ اطلاقِ سلطنت می شود. اما اگر فسخت و رجعتُ ای که مالک می خواهد بگوید، معنایش فسخ عقد باشد چه اتفاقی می افتد؟ می گوید من عقد را فسخ می کنم. وقتی عقد فسخ شود، رابطه ی شما با مالتان در رتبه ی متاخر از بین می رود. لذا فسخ عقد، تقيید سلطنت بر مال نیست. شما می گوید سلطنت علی المال دارم، بله! داریم، اطلاق هم داریم. اگر یک اتفاقی در رتبه ی قبل یعنی در رتبه ی فسخ عقد بیافتد چه ربطی به مال دارد؟

حالا در جلسه ی قبل گفتم که آقای خوئی! شما که به شیخ می گوید هذا متین، باید جواب آقای اصفهانی را بدهید بعد بگویند هذا متین. حالا ما آقای خوئی را معذور می دانیم. ایشان وارد این بحث نشده اند چون اصلش را قبول ندارند. چون آقای خوئی گفته اند سلطنت در این مواردی که موضوع منتفی است جاری نمی شود. اما آن هایی که قول چهارم - قول محقق ایروانی - را قائل نیستند وقتی به حرف محقق اصفهانی می رسند، می گویند حرف دقیقی است اما عرفی نیست! شما نگاه نکنید. خیلی از آقایانی که به این جا می رسند می گویند حرف محقق اصفهانی عرفی نیست. چرا عرفی

نیست؟ چون دچار مشکل شده اند. مشکلشان این است که این فسخ، عقد را فسخ کرده است. وقتی عقد را فسخ کنید اصلاً مستقیماً با مال درگیر نشده است که بخواهد اطلاق سلطنت علی المال را تقیید بزند. می گویند عرفی نیست. چرا؟ می گویند این تقدم و تاخرها را عرف نمی فهمد که من عقد را فسخ کنم و عقد مال را از بین ببرد. خب محقق اصفهانی هم می گوید چطور وقتی شما به حکومت و ورود می رسید این را عرفی می فهمید و می گوید یک دلیلی که محکوم یک دلیل دیگر است در رتبه ی سابق موضوعش را منتفی کرده است؟! ایشان خیلی صریح می گوید من دو جور اخذ دارم. یکی اخذ به شفعه است که مال را بر می دارد. یکی هم فسخ می کنم. وقتی فسخ می کنم که دیگر اخذ به شفعه نیست. فسخ می کنم یعنی عرفاً می آیم عقد را بر می دارم. وقتی عقد را برداشتم رابطه ی مال به هم می خورد. آقای خوئی که اصلاً به این مطلب نپرداختند. لذا محقق اصفهانی این ها را در حدیث سلطنت گرفتار کرده است.

- در بیان شیخ نوع سلطنت، بیع دانسته می شد ولی در بیان محقق اصفهانی متعلق سلطنت بیع دانسته می شد.

- یعنی شما می خواهید بگویید مبنایی این اشکال وارد نیست. من کمی فرمایش شما را پرورش می دهم و جلو می برم. ما بالاخره باید تکلیفمان را با محقق اصفهانی روشن کنیم. آیا ما سلطنت علی المال داریم یا سلطنت علی العقد داریم؟ اگر سلطنت علی المال داریم خب فرمایش ایشان یک طور می شود. اگر سلطنت علی العقد داریم - که بر اساس فرمایش ایشان هم همین طور می شد. ایشان می گفت متعلق سلطنت، بیع است، هبه است، آن موقع ما سلطنت

علی العقد داریم. آن موقع اگر ما در فضای سلطنت علی العقد رفتیم - اطلاق سلطنت علی العقد جلوی فسخ را می گیرد نه اطلاق سلطنت علی المال. یعنی ما داریم با زبان خود محقق اصفهانی صحبت می کنیم. می گوئیم شما گفتید که متعلق سلطنت بیع است. الناس مسلطون علی البیع، علی الهبة، علی الاجارة، علی الاعراض. یعنی مسلط بر افعالشان هستند. الان هم می گوئید الناس مسلطون علی هذه العقود. بسیار خب؛ حالا این سلطنت علی العقد اطلاق دارد یا نه؟ اگر اطلاق دارد جلوی فسخ را می گیرد. اگر سلطنت علی العقد مورد نظر شماست و شما هم به شیخ گفتید بیع، نوع سلطنت نیست بلکه متعلق آن است، در این صورت با مبنای شما، متعلق سلطنت عقد است و شیخ هم می گوید سلطنت علی العقد اطلاق دارد و این اطلاق جلوی فسخ عقد را می گیرد. منتهی این مبنا درست نیست. این را بعدا بحث می کنیم. ما در فضای سلطنت سه جور باید حرف بزیم. سلطنت علی العقد - بنابر نظر محقق اصفهانی که این جا دیگر نباید اشکال کند - سلطنت علی التصرف - بنابر این که متعلق سلطنت تصرف باشد و مال هم متعلق المتعلق شود و موضوع شود و بعد هم اشکال محقق خوئی و محقق ایروانی پیش بیاید - یا اصلا سلطنت علی المال! سه حرف می شود.

ما باید ببینیم که ظاهر از حدیث سلطنت چه چیزی است. به محقق اصفهانی راحت جواب می دهیم و می گوئیم که بنابر حرف خود شما که می گفتید بیع متعلق سلطنت است و سلطنت به عقد خورده است اشکالی وجود ندارد. شیخ می گفت سلطنت به مال خورده است شما می گوئید به عقد خورده

است. من سلطنت علی البیع دارم مطلقا و اجازه نمی دهم این بیع فسخ شود. فسخ به عقد هم که بخورد مشکل دارد و با اطلاق نمی سازد.

کمی به این مطالب دقت کنید. ما از این اصطلاحات بیرون می آییم و ظاهر حدیث را معنا کنیم. سه جور معنا شده است. سلطنت علی العقد، سلطنت علی التصرف فی المال، سلطنت علی المال. ما این سومی را قبول می کنیم. هم اشکال محقق ایروانی منتفی است و هم اشکال محقق اصفهانی منتفی است. بعد هم می توانیم تکلیفمان را با شیخ و آخوند و بقیه روشن کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.